هو القادر

الحمد لله الذی ... [illegible]

دنیا بچه بایست گفت تقید امکان بفکر نا گفته طور گفته پس گو و با خود در افتاد در این میدان محض آنچه خواهش از انگیزه
و آنچه خارج از دردمن خود او نخیزد از این قافیه سنجی و نکته آرایی بجز کار کاوی و دیباچه آرایی بودی شرح خواهد آنچه نور آثار
بر خود منزل است تا در خود نشیند بکر بینی کامل جمعیت از ریاض مطلق بچنین گفتی تا از این دو تا بیک نبرد این خلعت لطایف انگیز انی تنها
و در تحمل این بار دامن تکلیم از بدست ترک روی حق از دیدن خالق است در مغرب بر بندد یا بجای تجرد معاصر این
و یا بر سیاق لیت چنان بمغز در آید و تا شواغل عقبی و شهوی مدت عمر از آنها به پای دهد و یا با نیان چنان در آید از
یکه ذات انسان با بیت تکلیم از دهر کثرت جانبی گرفت او وحدت بعد بقطع نظر از یگانه روی و یگانه جوی بتماشای انسان
باغ کمنه نو خیز در تخته گلزار همیشه بهار بر بزد و اگر بقید جهل و حیرت از بر نوع انسان نا مسمی است چرا از خاطر مختار و انتها
مرتبه اس از طریقه اتمام و سیر پس از قصر صدق و وفور بوالهوس خود سوز از عین بعیا تحول کنی تیغ مهلک بالغرور داری
ملک خدا و سیع و اگر قصد عبادت داری معبود موجه و اگر از عشق داری معشوق در نظر و اگر جذبه و صدت داری از خود بگذر از تقدیر
تا تو نی دوی باقی است چنانچه بزرگی میفرماید فرد تو در وکم تو و حال این بی بسی ٭ تو مباش اصله کمال این بی بسی ٭ نان هر چه گفته اند
بحفظ کرده و عمل آرد به نسیان مبتلا و بیار شمار از نور تمکین بیکار این چهار بر هر چهار بر مور و سهو است نظر قرآن یا فرض اگر
بر این کلمات در واعد خود بخود بقا بر نظر واعد بکمر الفاظی و مختصر مضمون بطریقه اجمال و مباحه گویان چون شراب
بر روی زمین بر تبیان و آثری یا پیشا غبار شکوک در همچنان تند با خواطر و اوهام لوطایف از روزگار دار بهوا
باطن سو بجدی تیمار خسته در خود سو از خود باز نمیورند انساخت فرو نشیند انت و الله العزیز بمن مطالعه و ادراک میاید
این رساله از سبیل و ایراد یاران فیض الوان و دارای اسلاف در صاحبان تحقیق گویند و ای و مدد کان وقیع و فانی
ارضی و سماوی و خداوندان خداوندان غوطه خوران دریای بیکران بعد و گاه بنحو غواصی بحر بحصی فرو رفته با نیاز ما
حصول مدد مکنون خدا رسی دم انا الحق بر فرو دند چنانچه گفته اند فرد قطره چون غرق قعر دریا شد ٭ او انا البحر گفته پیدا شد ٭
و گاه با نظام مهام مشکل و مجاوا نام تقریر نصایح و تدابیر دو کان جوهر فروشی میکشا دند چنانچه میگوید شعر بان کمر بند
در بهر کار جست ٭ بر نماید همچکاری در دست ٭ هر دو اودر کاهر کاهاست ٭ کار باطن یکی خود از دو دست ٭ در نصرت
ظلمت آن گرد حیرت در از خسته زمینی جهان بر خاسته و لعبت عالم مغنی سو از مدت مدید تنک ساخته و بر گرفته
باکنجه هر نشست چون با قصیه این دیده در کمال و تبیه انسانیت خواهی بود البته با بنفسار احوال ظاهر و خفیه باطن

خود از نفو

خود از نفو بسو خواهی کاشت در این بند گذار از ادی و قید نور نجات کیت و کجا است و بچه اسم موسوم است
و کدام صفت موصوف پس با تماس همان با عجز در جواب سوال خود در بر اظهار کیفیت انسان و آنکه و اینو
و کافیت بر پیشا موجی مدعات خود بذات خود خواهی بود شعر از خویش چو با خویش شدم میدانم ٭ کز پس
اضافات سخن میرانم ٭ چون پا بهم ام با همه بخود با خود ٭ بنوا یا و یا و یا بخوانیا آنم ٭ و اتفاق ترجمه این رساله
نیز با موسوم بر ام کتیا از زبان هند بزبان فرس نه آن با بسم در خود سو در مولفان پردانه یا در مؤلفان بشمار
ملک آنست در بیت در دل شب در خاصه وقت تلفیف قلب در تخفیف خواطر بعد در همین رنگند جای پیشانی
بر زانو میخود دید در این طایر تو گرفتار تا انگر رام است خایه از پیلا آرامی هم نیست چرانه بر پای این بندی باید
و نا دیگر از طیدن باز آمد کرد و نعلت باشد بدجالسته بزوال اشتغال تالیف این کلمه چند از زبان بزبان و مقابل
در آنی و اصطلاحات هند با فرس با بر جا داشته چند معانی و مضامین تازه در حیطه آمال او بار گذاشت و چشم
عرض بر آن دوخت تا در من در بر در بار بی عجمیت در آنسته باشد و دارد چون بر او هوای تحریر هوس بنا بگیتی نمود دارد
در روزی سر بهار بود از تلطف و تعطف با اهلیه خود در بار بیت باشد بزبانی تلقین و در آغاز قصه نهاد در این
بر نهاد هر نکند در زبان پیشانی سری را مجید در خداوند صورت و معنی با نگاه ظاهر و باطن بعد با الحمیس بعد خواهد در خلقها
خلیج در بانوی اشجار و کثرت انهار و خوبی گلهای الوان و نبره ها فراوان بلد فراحت در روزی زبان در بر روی زمین
با خلد برین میدید بکلهای شکفته در آن مقام آرام نشسته خلوتی در خایه از خلایق کنار باشد در است و سخن از خود شناسی
و طوبی در میان بعد در این اثنا الحمیس از فرط شوق جبین نیاز بر زمین عبودیت گذاشت پس از حصول شرف
با بوس و کنار آن سجده در دست بسته بقیام بندگی قایم شد و عرض کرد در این قید و الفاظ مراد از این میخواستم در حقیقه
الحالت موکت یعنی سلامت مطلق با در بدایم و وحدت محض با جلوت آرام در آزادیکه و دار سیکه
عبارت از آنست و حقیقه دریافت آن دولت عظمی و نعمت بی زوال از زبان پاک جان النوم و همکی اتمام
با زان نقصه است در بعبارتی موزون و مختصر و قریب الفهم با بسم در تا با بنمود مدعا و کنه سخن توانم رسید و
الحمیس در تحت آن سلامت فقلت چهار کانه در یکی از آن پیراک یعنی تلک تلقات و تنویر و دام الکتر
فی سلامت بطلب اجر و انتظار عوض عوض سیم کیان یعنی معرفت حقانی چهارم بکیان یعنی قاتل از نتیجه آن

موقوف مندرج باشد و بعضی شیخ و تفسیر چنین مطلب بلند در عرصه هر سه عالم در بالا و میانه و پایین بلند یا بند ذات
قدیم صفات دیگر موجود متصور نیست که را همچنین در بحر مراحم بی پایان و دریای الطاف بیکران بعضها از اصحاب اولی
بجهت از ترحم و تعقد و جزوی کثرت نیست یعنی بنجر نداشته و در جوارت آن گفت در این فرزند عزیز بشنو تو را نیز خالص
و حقیقی دقیق از بیان بلند یا بند در کجا بزبان آن گفته می آید و آن چگونه رازیست در اندر استماع و ادراک آن
آدمی در طرفه العینی از قید یا بادم یعنی بندر مانی و منی عالم کثرت در حقیقت ذات واحد ثابت و مشهور از دم
و اعتبار نیست خلاص کعبه اهل ماهیت یا یعنی کثرت و حقیقت میگویم در چه چیز است و علت وقوع او چیست
و بعد از آن سلوک حصول کمال یعنی معرفت میگویم در چه چیز است و بیان یعنی حالتی در اندر آن معرفت دست میدهد
بیان میکنیم پس از آن حقیقت یا مانا یعنی ذات واحد واجب الوجود بسیط میدهم در از دانش آن نفس در اگر قدر
دلم تعلقات عالم است در کلیم البصر خلاص آمد اهل حقیقت یا یعنی کثرت در موقوف بیان می افتد در بعضه
جسم عنصری خود و جسم نفسانی و عقلی و مرکبه و بسطه در اظهار می نیست و میدانیا و هم محض و دروغ مطلق و جاید دانست
در اندخوت و اعتقاد صدق و اعتبار راست در چیزهای در بر شمردیم و در آن آن از اخوت و چیز ثابت
و قایم است همین یا یا در عفت کثرت است و مصدر آن بندر مانی و منی است در جمیع جانداران اینجا حادث
در قید آن بندر مقید اند و ذات واحد یا یا ابتدا و قایم است آن خلق عالم کثیر انکوی عظمت اجلال ذات
و صفات یا را بکوش هوش مسامع باشد در هرگاه عالم محبوس در اسر کعبا عدم کثیر مکتوم و معدوم میکنیم بالفرد در آن خود
مدار و قاه لم یزل خود بجود میباشد و هیچ نمیگوییم و نمی شنوم و نمی فهمیم علی هذا القیاس اینهمه صفات در بعضها باز گذاشته قدرت
خود در خود محو مطلق نخسته کرد کرد کلیب ای بیچه گفته و شنیدنا و فهمیدنا خود مزه و مرا میباشد و بعد از آن اینهمه
کرد کرد کلیب را یا در خیبن آرام و یا جنبش بکند بعد و باز از آن یک کوه خواهش یا از انتظار عضو و تکلف قول بوجود
می آید در خبر نیز تعقل اینهمه را انکوی بوسیام یعنی یکام بسیار شیع از همین قدر خواهش ما اول اینجه پیدا میشود
یا یعنی قدرت یا صفت کثرت یک عین خواهش ما از عین محبت سر بر کعبا یا نام یافته از اقلیم نیست بر حد
ملک است رخت میکشد بر همانند در عمارت از هر سه عالم یعنی بالا و میانه و پایین پیدا میکند همچنین بر همان
و عزیزان در جسم مرزوط بعضا صرف بیگانه در خاک و آب و باد و آتش و هوا بالا از آنچه تا پایه یعنی خود تا بزرگ موجود خود

و جوهر علم مبدا و عقل معاد و عقل جانداران را ظلمت غفلت می پوشد و همان ما یا غفلت مطلق است
کذب حیات و لصدق صحیح با نمط عالم کثرت سه با انواع نفع و نقصان و در شیخ و دریا و در است
و بیجا و بدی و خوبی فرشتی بصفه ظهور جلوه میدهد و ما خیانچه صفا و لطافت و صفت و حرف مجرا هم برگ نمودار
بلند فرحت و مشقت عمل و قوت عمل بطن در بعضی هم و خواهم بعد و میباشد و چون حقانی مبدا معاد
کاهی مجلوی کعبه حالا کفیت عالم کثرت باز گفته می آید در عالم کثرت بر اسمانیا نمیماید در آن کرسی آن تو هم
با سیاه فرا در تحت کعبا بخوف موصوف کعبه ما انگر بنظر تحقیق و فکر دقیق در بیابد در اسمان است کرفتار
انواع ترس و اقسام هراس است هرگاه بحقیقت اسمان باز رسید از خوف ما خلاص کعبه پس بهر من نهم باید
در بدایا در اصله در عالم مجموعی مرتبه و مشهور و مکتبه و در اقسام امور آن اضطرار بکعبه میدارد چه ما آدت جسم ها
و چه بفکر خواطر باطن همه خواب و خیال است چرا در خواب حالتی پیدا می باشد تمامی از ما دلها منجمه امور
خواب بکوی اینجا ما نیست در با اعتقاد صدق و ثبات میکنیم و چون پیدا مشهور امری از آن موجود نمی یابد
دیگر و بجوان آن نی سه در جمهور و اند خرد است حق بر دنیا بجام ضمیر تعبیر کعبا اند همچو در حیثیت قرار دلها اند در منبع او
در بیان ما و من محکم و ثبات از ما و من نمود ما یافته خانچه هر دخت سه از خوف تند باد در یا نه جانبر
بر عبر اسمانی رسوخ می بیند و خوف آن نفوس و فرزند و عقلی و عوانی هراسم و رسم ما به اسمان است بنا
سخت بسته شد و صحبت محکم تجرد کرمین و حصول حضور عارفان و حدت آتش بمنزل تند باد در از آن ملاذ است
آن نی بر قبح تعلقات دنیا و مافیها و فوق یافته خود سه بکن نا میکشد و یا در من جامه دل بکوشه
و یا علاقه ظهر بکند اند اهل حقیقت بدن آن نی در از چند چیز ترکیب یافته مصدر افعال خیر و کعبا
تعبیر بدن آن تو و دنیا کعبا می آید تا بر ماهیت آن مشروحا و مفصلا مطلع کشته خود بر خلاف آنکه
بدن تصور کعبا خیر علمیا آن تعلق کنیم بدانکه بعضی بیان مشاهده می افتد تقوم بدن پنج مهاهیت یعنی
عناصر بیگانه و همچنین پنج دیده آتش یعنی اجزای بدن در بدن پوست جزو خاک و خون جزو آب و کرمی
جزو آتش و آتش و غریزی و یا منه و دم آمد و شد بالا و پایین و پنج تن یا تر از در محسوس خبر بود و ادراک آن
تلقی بحواس خمسه دیده یعنی دیدن و لمس و صورت و مزه و بوی و پنج کسان اندر یعنی گوش و چشم و زبان و بینی

کامل و بوسیله ارشاد آن بر وفق اسمرت و شاستر یعنی شرع و حکمت بر حصول کمال و بیان یعنی معرفت و حالت
در ذات دایم و لذت حقیقی ذات مظفر و منشرح توان شد خود و یعنی بذکر الله و در تقدیم کوشش لفظی و جهد ظاهر
از جلی و تلاش یعنی آب بکلی خوشتن و موطن بذکر الله و از مواظبت بفکر و تذکر ذات و صفات حضرت جلال و کمال را
پاک دارد و همچنین در جملگی اعمال صوابی و افعال جمیلی مشغول بقا تصور و فتور و بدان عقاید هر دو ذکر موجود تا
نفس و خاطر موجود مضطرب و پراکنده نگردانند و در ضبط و سیاست نفس اوامر دینیه یعنی بلیغ بخدمت رسانند و بدان عنصر
در همیشه دو ستدار آتش و مالک شهوت مخالف ضرورت در بدایت امر و عقبی در جنایز بقا بالم بر مبلغ آن
غذا اختیار بدست او نسپارد و با ستعمال آداب سودا و ریاضات پسندیده تنبیه دادا و در عبادت معبود مطلق
فرمودا کدانند و همگی همت و در ترک تعلقات عالم فانی معروف داشته هر روز تکلیف یک چیزی از چیزهای ناپایدار
و عادیه از عادت مذموم در نجات و خلاص خود مکوشید تا بتدریج در امروز از نخوردن گذشته روز دیگر دیگر یا کذا تعلق
چیز دیگر بهمچنین عدد از عادت تا هشتاد قصد مجهود بذول بذل نفس نیست خود و بر دیگران قوت نمود و در شهرت
و کرامت خود نکوشد و تسخیر و استخدام مردمان مشغول نگردد و در الفت زن فرزند و غیر آن از همین قبیل باز نماند و همگی
بدوستی و دشمنی نگرد و با همه کس یکسان یعنی و پیش کند چرا که حکم و حدت حرف در هر چه بوجود است واجب الوجود
موجود است و دوستی و کاینات و در بارگاه یکتایی یکتایی او بیهوده مجاید و مرخیا نیست چه بظاهر از مشابه
در احاطه کثرت و چه بباطن در جمیع صور یا خالی از امر یعنی واحدیت از نیابت در صورت بر مخالف
و یعنی در صورت بر مثابه اولیت از مخلوقات مفرد است و بیندار دوستی پیش از اعتقاد و همگی در مقصد آن
رحمکن و تمکن یعنی همی و قوت سعی باشد تمیز اند بوجه بهمین سبب است در سالک یعنی سلوک و با هر کس است طریقه
یکی یکی و مسلوک باید داشت و خود و از صحبت کسی نیکو بجلیه این سرت متحیا باشد بنحو یکه سبب از دو کلمه
در میان نیاید بطرفی افکند و در مقام پاک و خلوتی در خیال از خلق بالی سکوت کرده و اگر یکچندین با جمعیت تمکن
یعنی قوت ملکات انسانی از علمه رحمکن و تمکن یعنی قوت همی و قوت سعی مغلوب شیاطین پر کند او محاکم حالت
شوق بسمات از تحمل حرکت در عادت و از تکاعبات از آن است سلب کرده و پس آنکه از مجالست
مخالطت جنس مردمان در بار تکلف افعال شنیعه در صدد محصور است موصوف بر وامل دیگر از اخراز از آن

واجب موهوم باشد محترز و تجنب بقا در خلوت محض نشسته بتصورات بجدار الشر جهت الله معبود بعوت بدان و نیاید
و در امرت و اشغال ظاهر تمثال بیدار شد شاستر در انتهای علم بدان تصورات و همچنین اسکوت کیا در قدیب
تصوف مقرر بند در مطالعه داشته باشد در تکرار در کار این تمثال سبب ترقی و تحلیل کیان یعنی موفت خواهد بود این
ترقی انتظام مکاسب حصول موفت در در صدد تسلیم اقوال در دنیا بخلاف این کسی یا راهی قرار دهد آنکه
و کسی آنکه بلک الکسی در باعتقاد آرد مستمع آن کسی و راه باشد بدروغ و ناراستی و کجی و یا منسوب باید کرد و الکاسی
در بشمردیم بقوانین بصدق و نفس او مرتبه داشته در اقدام بر آن فرصت غنیمت دانسته بلا تعاون و تمون تمول
آن باید بود در هوتاک همین انتهای نه مجاز بلکه بحقیقت بقا و از صورت بیخبر رفته این اقوال و افعال از جاعل
و فاعل حقیقی تمثال بقا بر موفت ادراک ما که از آنها نخانه بیچونی بر اسما در مخالف چون چرا جلی فرموده ایم مرور و موفت
توان شد باز ما چگونه مانیم در آینده یعنی خرد بالدرم چرا در احاطه خرد هیچ خردمندی نمی دانیم و از من یعنی نفس
بی بعد چرا در موهوم او دام هیچ متفقی ممنوع و از یعنی بر آن یعنی قوای نفسی در تعلقات آن در بالدر کن نفس نمره و مرا
چرا در هر قوی از قوای بقوت نفس فاعل فعل خاص خود متوانند شد پس هر گاه نفس بر حد کشه ما را بنیاد قوای
قمه در یا بتوسط او تصرف در یعنی داشته باشد چگونه با تحقیق ما توانند بود و از ذهبه یعنی بدن عنصری صفا و بقا
و مرا ایم ذهب الکسی بدن مقید شرار طلعت و مستجمع کسانات و کدورات است ما در مطلق و تکلیف و لطیف باشیم
پس کرد بدن بر دن مقدس ما نتوانند نشست و با اینهمه عظمت و جلال هر در او با عقاد و اتی و حضور باطن و ما در ظاهر
مکاسب کیان یعنی موفت و اسمرت و شاستر یعنی شرع و حکمت و اجتناب اضداد آن بتقاضای اوامر و نواهی در در صدد
هدایت فرموده ایم بلدی ساید طرفی دیگر بقدر مرتبه بمورطن این شواغل جمله خود خود پاک بر دارد خود خود
آن قدرت ما نفس او صفت و قوای رو ما و بدن او ظهور ما چون هر چه از و بوجود آمده باشد او می او غرق ما
کوهیا کلهای استقلال بدرجه علم الیقین رسم و بوسیله آن علم الیقین ما را حیثیت کسی یعنی علم مطلق دانند در
زمان یعنی و حال و مستقبل اگر چه در تو یکی یعنی هر سه عالم در فوق و وسط و تحت بکذشته و میکذرد و خواهد گذشت
بلکه در تو بر ذاهر و باطن و بالا و کاست معلوم است و باز چگونه مطلع در حقیقت انتهای اقسام اشیا و انواع
اجناس و پس از این بعضی و حالا هم و بعد از این خواهیم بود از سبب انکه است پیدا آمده یعنی واجب الوجود و موهوم کل

وذات بوده یعنی بذات خالق و پاکم باید در طالب با توسط همین معرفت و با ثبات خود بوده بوجود بر
تکلم بدهد و هر کس در ما سوی چنین خواهد دانست در کمال معرفت تا اینجا است و بعد از این در معارف عابد سوم
یکیان یعنی حالتی در نتیجه آن معرفت دست میدهد آنکه بکوشش هوش بنمود و نظر خود سازد و آنی نیست این
در چنین طالب جلای آئینه خاطر را از زنگ خطرات و غبار اوهام بصقال معرفت خالص سازد و وجه ذات و صفات
مادران پرتو میاندازد یعنی همه بچشم یکیان بین بصیر و وحدت آئین خود میبیند و میداند همه موجودات را ذاتا و صفاتا
بالفعل میکند و ما را جز این کس یعنی علیم مطلق در نشاء کمین یعنی نور و کشف و ابیات یعنی لایزال و از وجود خود
در سلسله و سلسله چیزی جز موجودات و بیش از این نقص کفتن شما نمره و از نقص و کمال مراد و قایم بذات خود
و از عالم اوهام و مجردات و از احاطه کون و مکان بیرون و از تفکر و تعین خارج و بکانه بلا شبه
در کاینات بلکه در نور و حق رجی علیم بیکر بلکه علیم هم بیانی و فوق علم میداند و تجلی خیالی لاف جمال و جلال
با زبه میداند با انبیه همه و بلا تعین است و خود بخود خود است عالم الغیب و الشهادت و بر هیچ پیغمبر و پیشوا و بیان نیست
و هر گاه بذریعه یقین حلاق و صفای باطن بدین درجه رسید آنکه کیان یعنی معرفت و یکیان یعنی حالتی در نتیجه آن
معرفت حاصل آید و بجز این کیان از شاهد جمال یکیان متمتع بقا موصول بود و جاودانی جوار بر بوی
حسنی دیدن جمال بر موجب و منکشف است از سبب آنکه بر از محسوس حواس ظاهر و غیر و نحو آن و از نمایان هر کس در چنین
حقیقت اطلاع حاصل آید آنکه مرشد کامل باید بنده است و ما جز این در دین معرفت مقرر آمد بعضی فرید
احتیاط بکرد کفته می آید آگاه باش در آنما بر هم یعنی حضرت وجود لا محدود در از ترک و تشبه ما یعنی کثرت
مقدس و از ابد یا یعنی غفلت در حقیقت از غفلت تعلق است بر او و از شاهد خصوصیات نفس مزه و از عالم محسوس
در مخلوق قدرت فارغ و پاک و باز چگونه موجود است هر گاه قدرت با کثرت و غفلت و نفوس و عالم
محسوس روی در ایشان عدم میکند موجب و معاد یک جاذب و ما حی همه و آن قدیم و واجب الوجود در بخشی از اوصاف
عظمت و جلال موصوف این چنین باید در از خود بخود آمد فعل تمام در آن قایم و ای کیفیت عدم بنمود
در عدم چه چیز است هر منتفی در بدون فکر و ذکر ما بخواطر دیگر می رود و یا بشغل دیگر مشغول میکردد آنرا و دانو قرس
معدوم باید بود است این عالم تا تعلق بخیر در غیاب بخیر در ذکر آمد و بر تو گفته شد ماهیت کثرت و وحدت

بی نهایت کفر

بی نهایت کفر ما ارکان کدام ارکان همین است اول کیان یعنی معرفت دوم یکیان یعنی حالت سوم پراک یعنی
تفکر بغیر مطلوب چهارم ماکه جوهر ما یعنی حضرت وجود لا محدود علوم حقیقت جمال و جلال خود نیز بشیع و ادام
و لکن ثلاثه این فضایل در شمرده ایم و قیمت دست بعد در از احمال و اقوال پنجم آنکه بین یعنی حب العبادت
و تقیه از دنیا فی هوای و مطالب تکذیب الوهیت بجد استغنا و عشق رسم در غرض ذاکر در مذکور باشد تا بوسیله این
اقوال بعد و اقوال خود در ادراک فرصت و کمتر روزگار نوبتی و لکن و حظی و تمکین از معرفت حال و ادراک و
ادراک حقیقت و اندیشه کلمات سعادت در اهم مطالب و نتیجه امور مذکور است حصول این لذت و عدم
و یا قصد حد صدق امور محال و متعذر حاصل آید بر مثال یا در هر چند و مثلا اشکال و اعمال موقوف بوجود
جسم است فاما جسم سوی سیر اشعات نور و نار یعنی کواکب و ما چراغ و بهیچه نور و روشنی آتش بدان ماند
احتیاج باقی است چه اگر نور و نار در میان نباشد و بدان الوان و صور مختلفه در فوق خاص جسم است در تعطیل و
توقف اند لیس همچنین معرفت و غیر آن در صدر بیان شد بمنزله جسم است و عشق و عبادت ما بمثابه نور و نار
چه از غیر از آن عشق و عمل و عبادت معرفت و غیر آن عبث و لاطایل یک کونه محنت و تکلف
و هم تحصیل کمال عبادت محال و ناممکن است از اینجا است در طالب بعلت هر گاه بجلیه اعمال و اقوال در تقام
بالغت تمام در مرض تفسیر و تقریر افتاد مجلی میکردد و ما را در حقیقت الحقایق ام چنانچه در باید دانست میداند
و اکنون طریقه حصول این دولت بنیر و اهل در تعبیر عشق و عبادت کفاشت بنمود و در بذل تمام مزید جهد و سعی در
اندیشه بذل خود سوی نعمت مطلب مشمار تا لحظه فالحظه دولت باقی روی در بر نزاید نهد و آن طریقه این است
در اهل خود سوی در خدمت طالبان با تمامیت بار سپارد و سر فدای با تمامیت این است یعنی با عقل باطن و حضور
ظاهر پرسته با ایشان صحبت ملعوه و هر چه از کلمات مدح و تصوف ما در حقیقت بجات عبارت از آن
بزبان یک بیان ایشان بکلمه مستمع آن بکوش هوش بعطا طرف دلرا از آن بلب و بر زبان نمود و دیگر الحاد
و غیر آن جایم در برفق کتب السیرت و بیان یعنی شرع و حکمت و تورین احوال و اعمال اسلاف بطریق اقوال
اعمال بزرگان و کبیران یعنی زاهدان و عابدان مفرد و متجرد و در نکاهد از آن و تقدیم شرایط آن تفاوت
اعمال نمود و تفاوت و تجاوز حد کند و نور این در هر بریت یعنی بام النور در مثال نور و چشم و شمع و زنگ چیزی

ودر هر دو عبادت و غیر آن روزها هم بر آن روز بر بست نمط روزها را که مذکور شد و محض از بعض از آن خلل جان
نبود هدایت و فرود آن نمل غیر جرعت آب معرفت از خلوتسرای غیب بر اهل بارگاه صورت جلوس و ظهور و الحاق
در یک جسمی یک اسمی موسوم کردیم با مرغام و العالم بنوعیکه در میان نفی و اثبات مطرود و منظور است بعبور حالت
با شرایط عبودیت و لوازم بندگی بجا آورده و هم باتفاق اجماع اسمی غیر اسم پرستش و عبادت با تعلق و
اعتقاد و صدق و استقلال بحضور باطن و سرور ظاهر مهیا و مجتمع نگذارد و با اظهار مدح و اعجاز ما و تعلیم و تکلیف
تعریف و توصیف و بخواندن و شنیدن نقش و بزرگی ثنا و اطراء ما خود و دیگر آنکه خوش دارد و در عموم اوقات
نذر است بجهت و وقت انعقاد این روز مبارک با تصدیق و متابع تکلیف بعد از دیدن و بجا آوردن و بخواندن و
با هوش و با خبر باشد که نوع یکی و هم یوم کالف یعنی وقت هر یکی از روز که یک نحوی موصوف بعد از وقت و در
و هم این است که حصول حرف و یا تحصیل مطلب بخواطر موهومه مبتلا بعبادات و پرستش غیر ما نند آفتاب
آتش و آب و باد مثل ماند شغول بفعل مخلوق قدرت ما با مجاری پرستیدن تصدیق عبودی و آن
و همچنین در وقت هر ساعت و هر لحظه و هر نفس را بجز عبادت و محبت و ذکر و فکر ما در دل و لسان دیگر
مگذارد نفس در انجام آن مضطرب و بلا تدارک مشغول و در آن است باید دانست که در وقت متابع تکلیف عبادت
چه بلی نهایت میرود و آنکه از خوف غفلت بدار بقا بقوت عبادت و مواظبت محبت خود را در دست
در آن این روز در وقت خلاص میدهد عبادت او اکثر است یعنی بعد نقص آنست که همه وقت در عبودیت
با بر کند و محبت با هفت آنست که در هیچ گاه بغیر با نیز دارد و هر کس که بدل عبادت و صفای محبت
نهایت اعتبر نسبه واقعی اندر جمع میرسم او را کمال یعنی معرفت حقایق و بکمال یعنی کشف عبادت
و پیرا یعنی کشف ملکات عالم خانه بسهولت و آسانی دست میدهد و هر گاه بعضی از این منقبت
این فضایل در تقریر آنها جایز میگردد چون موکت یعنی بعد نام مشهور و بیان آنست که خود
در قید حیات از انواع غم و الم و محنت و مشقت و اقسام کلفت و کدورت و حاجت و ضرورت
مقرون اند بمرتبه کلف مطلق و آزادی و وارستگی محض میرسد چرا که بسبب دیگر آن از عوارض
حوادث و نوائب و مصائب نا شکیبائی و یا جبری بجای او منطوق نگردد و چنین بدست خود او بر سد ادا

ا علم لقاء من

برتبت لقاء بدان عرض بقاء نمود انچنان فایز و قوی حال باشد با تحلل ترکیب تلبیه تلطف و تایف
نحو بقاء لقا بک ای پایدار و خوش منش در گذارد و محو حقیقت حق در لذت باقی و سرور جاودانی
و دست سخن بدان بیان آن نمیتوانند رسید گردد پس از نتیجت باید در طلب سعادت بترک اعمال و اشغال
دیگر همگی شوق باطن و قبضه ظاهر را در عبادت و محبت ما مصروف دارند چرا که شرف محبت و تعلق
عبادت مر محب عابد را در هر سه اوقات در ماضی و حال و استقبال تغیر از آن ممکنه باشد تمتع
و تنعم مباشر در این وقت موجب کراهیت و ملال او نمیشود و بلا تکلف و تصدیق است خلاص او
از دلبستگی ما این چنان ناپدید میگردد و این طلب هر مقدمه را در جواب سوال تو نمط واضح بموقف
تقریر افتاد اگر شخصی بجزئی طلب خود از امام ناظم فراهم آورد بگوش هوش مستمع گردد و
بعد سماع این یقین ثابت در اقدام بر آن بذل جهد بکار دلالت آنکه نیز از منبر نجیر انجام را از دیر باز
بر پای دل عالمیان سخت بسته شد خلیفه و وارستگی دست بدار فهم اکنون ناکدی و اجتب طی را نور جانب
بر طلب سعادت در خطوط مرتب و مستمر سر بذلم و الزم است بفرورت یا کهی مر آید باید در آن حصه از لطافت
عاشق بر تو کشف کردیا در اظهار و انکار آن اصلا نکوشی تا از نقد محبت و تسلیم تا محروم و بی نصیب
جای تقدیم شرایط این امور متحرز سخت بکار در این بلکه اگر بمنعوق اینجنب با بر کنی و بر خلاف
آن که دل در محبت ما بگرو بردی و در ادای حقوق این عبادت تامل در دلها از من نقود محمود و اجناس
معهود بها و در کامیابی کوشیدی از خود سود در هدایت الی با علم این کلمات سودا بعرض این مقدمات
لیدیا با اختیار داری با انکه میدانستی بهای در الی نفوذ انکه گفته نمود بر من ما نیا اطلاع و علمی حاصل
جرا در فرود ذکر اندر این مطلوب بسته از دیار صدق محبت و اغفار عبودیت خود کوشید و نیز هر کس از اول
ابتدا کند تا انجا در بر سبیل سوال و جواب اتفاق افتاد و قوی و نگاهی حاصل تعلقا پیوسته مشغول مطالعه و مدارک
این مقامات بلند در کمتر فرصتی و اندک روزگاری بحصول داشت دایم در عبادت از کمال یعنی موفق میکند
اراده مظفر گردد بر پیشانی از آن بجوت تر میگردد آهسته آهسته بمدد دم مشتمل میشود همچنین از مواظبت مطالعه

در بیوع یقین و بصدق اعتقاد و کثرت محبت باسم سبب ترقی درجات معرفت حقیقت الحقائق و ازدیاد
مراتب عبادت محققان همه بلند میگردد و اما در ختم از تنقیدات مقصد نقاد و کمالات باداری بوده عالی و شوکت
یعنی یک فرد در شمار بر فضائل بر اینی عموم کتب تصوف مفید و نافع است در وصول الکثرت و کثرت
یعنی سعادت عظمی بر اجر مختصر ثوابی بر وجود از نامه اول از کشف مجانبا از کتب و عمل و شایسته رشد و شبه الله
چون توکت یعنی بعد نام توان اسم بلند چه برود مختصر و نجات مطلق چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
توان رسید و بیان السلوک این است در بوجه یعنی طالب عبادت سه در وصول مطلب اهم مطالب است
یعنی سعادت تام در هم بحصول آن در دار فنا و بنیا خوش توان زیست و هم بتوسل آن در دار عقبی با تقیه بقا
جاودانی توان زیست بهتر از این تدبیری و خوشتر از این فنی نیست در بیوسته در عبادت و اعتقاد حضرت
مبدا باسم و چگونه لا اعتقاد حضرت مبدا در ظاهر خود سه لحظه در تقدیم موسم عبودیت و عبادت مراتب
شایستگی و شایسته کردن نداشته بجان مترقب و منتظر عبادت است و آنکه در فرع بنهایل حق خود
و خدمتی را از میان برداشته آنوقت صورت از او نمی باشد تا از ترسایی صحبت و کفر بجا است آن خدا آگاه باش
خدا سر یکانه از آن این بعد در بیه از امور مهاد و مشی تعبد سه لکار و الله در آنچه دیگران تقید تمام در انجام آن
خوض توانند نمود بلد تکلیف و تعبیر بعد از متفرق کعبه بکمال آن رسید فاما با عقاد پاک میدانسته باسم حکیم حکیم
یعنی الله طلق چنان تقاضا کرده است در باقر بر این طاعت ان حاصل نماید تحصیل اتمام عبادت محال و معدوم
هر چه هست از حصول حضور روز ان است و نقد سعادت در کسیکه بلطف ان ان دارند هر دو سه مجوز نمند
بدست نمود عطا نفرمایند بر گاه تصدیق القلب بخلیه چنین صدق حاصل کعبه خود سه بهیچ نشمرد و بر کار ان
باز بسیار و در این فنا خسته سه بر افواه دیگر تقدم طالب این است تمامی کلمات در بر سهل بوان و جوت در ان کار
در فضائل فصول بر نماند بوزان در آن دفتر است از دفاتر تورات رامانی مذکور و منظور است چون اختتام کلام
بر بر غیب عبادت و زمانیان و تحریص خدمت محققان کعبه اند لهذا با مشد لو سخن نمود بر و بعرض این باب
بتقیه مدعا و اینه و کاغذ زمین اختصار و اقتصار نمود باید فاما حل حقیقی خود سه از تکلیف و تعلیف الفاظ

ونفس

و تفصیل اصطلاحات نجات ملعا خامه سه از فرمود یا کو و کاغذ را از خرابید یکه ارادت میدیکه حاصل آید
و آن باعث این است خوش خلقی و خوشخوی کن با همه کس با نیک نیز کرت به نیک است هوس نیک است
بیت در باطلم هم نیک است این نداد از صحبت صرف است و بس تمت بالخیر فنا نسخه رام کیتا تصنیف
و دیدم از دست حقیر عفیف ارسی فنا هر چو بدرسی
تاریخ جهاد نهم ذی قعده ۱۲۱۴ هجری والعوام
تمام شد

رام کیتا

ارسال محرم روز شنبه بود و ان سال باران کم بود و گرما زیاد و یا موسم بهار باشد و در هشتم ماه ذی قعده آفتاب گرفته بود
علامت او آنست در دریا گرم افتد و در ماه ها که افتد هر ساز نیکو بود و مردم از ان نفع برند و اگر سال
ارسال روز یکشنبه باشد و ان سال باران زیاد باشد و آفتاب از گرمی کم بود و مردم خالی ماهی زیاد بود و در ماه ربیع الاول
یا ربیع الثانی روز شنبه ماه گرفته بود علامت او آنست در دیار ما هر روز محنت و گرمی بسیار بود و در نهم ماه
ماه بود علامت او و باران آنست در میوه نیکو بود و برف بسیار و اگر ماه محرم ارسال روز یکشنبه بود و ان سال
آفتاب بدی مرض ماه بود و باران کم و باران زیاد بود و غله بسیار بود و در نوزدهم ماه فروردین ماه بود علامت او آنست
در جانب مشرق خلل انگیز و در نهم شهریور ماه بود علامت او آنست در میوه نیکو زیاد و مردم بمرند و اگر
ماه بود باشد بود و ان سال باران زیاد و ان کم بود و در ماه بهمن باران زیاد بود و غله از ان بود و مردم
نفع برند و در دوازدهم ماه مذکور اگر گرفته بود علامت او آنست در دریا چند روز محنت بود و در نهم
ماه مذکور ماه بود میوه نیکو بود و اگر ماه محرم ارسال چهارشنبه بود و ان سال آب زیاد و باران کم بود و غله
چند روز محنت باشد و گرانی کند و در دوازدهم ماه ربیع الاول ماه گرفته بود علامت او آنست در دریا
کم زیاد و ماه ابر بسیار باشد در بادها پر خیزد و اگر ماه محرم ارسال پنجشنبه بود و ان سال باران زیاد و غله از ان بود
در نهم ماه ربیع الاول باران باشد و در دوازدهم ماه گرفته بود علامت او آنست در طرف مشرق خلل باشد
ابکی اخر بخیر بکند بود و در یازدهم ماه ماه بود علامت او آنست میوه زیاد بود و مردم نفع برند و در ماه محرم ارسال روز